

شما به عنوان یک موسیقار، یک کنشگر اجتماعی هستید که هم سر جامعه تاثیر می گذارید و هم بر هنر. با این وجود و سالهاست از این واقعیت، بی نوا اینطور به ماجراجو نگاه کرد، شما با کنشگر بودن را قبول ندارید یا موانع بر سر راهتان باعث شده قید این کار کرد از هنر تان را بزنید. با این اوصاف به نظر خودتان اگر گوش مردم یا تجربه شما، این بخش از موسیقی ایرانی نامی شنید چه اتفاقی می توانست بیفتد؟

من ادعای کمی با موسیقی خودم توجه تمام جوانها را به سمت موسیقی ایرانی جلب کرده‌ام. در این وجود معتقدم در اندازه کوچکی توانستم به هدفی که در دلم داشتم، جامه عمل بپوشانم. بحث به بیشتر بر سر نسل و نبعی جوانان ایرانی بود. آنها داشتند از موسیقی ما فاصله می گرفتند و وقتی یکی از اینوها هم منتشر شد گروهی از آنها که با من صحبت می کردند، می گفتند ما تا پیش از این، موسیقی ایرانی نمی کردیم اما وقتی پای این ایوم می نشستیم ما متحملها را از می شنویم البته باید ذکر کرد در آن مورد، سازندگی که برای ایوم در نظر گرفته شده بود، هیچ نوع افشامی با موسیقی ایرانی ایجاد کرده بود. به عنوان مثال شور و گوشه‌هایش در این کار وجود داشت، منتها تا اندازه‌ای رنگینی تغییر کرده بود. مسأله دقیقا همین بود اگر به این مسأله توجهی نداشتیم ای واقعا موسیقی سنتی به همین شکل امروزی مورد توجه جوانها بود یا خیر؟ فرض کنید فردی ما خاوندی تا حدودی ازین مورد، این مسأله چه فرجایی خواهد داشت؟ اگر جوانها نتوانند با زبان خودشان صحبت کنند و زبان دیگری برای این کار برزینند، فرجام کار چه خواهد بود؟ موسیقی هم مثل زبان است. اگر قرار باشد یک جامعه موسیقی متعلق به خودش را نیابد و به سستی برود که در واقع نامیده موسیقی بیگانه است، فرجام چه خواهد شد؟

به نظر شما واقعا این جهت گیری و جریان می تواند یک فشارش میبدل شود؟

طبعی خاوندی است. اگرکس از یک سر جامعه آن است که میبازای ارزشمند و فرهنگ خویش را حفظ کند، بحث من این نیست که این فرهنگ را گسترش دهد تا با جهان ارتباط برقرار کند، حال آنکه ما بر اساس همان مظلومی است اما اصل آن است که دانشهای قبلی انسانک خود را حفظ نماید. ما مسأله داریم، اگر بنا شد شما خود خوانان را طوری انتخاب کنید که در معرهای فرهنگ ما از باطنی نباشند، شما آنگاه خوبی انجام دادید؟ شما شبیهون خاوندی خاص دارید که این شخصیت با جهان برقرار می کند. اگر قرار باشد آن شخصیت را نداشته باشی به چیزی میل شوی که حقیقت ندارد و البته به لطفی دچار تغییر می شود. از زندگی شما چه چیزی باقی خواهد ماند جز خضالی میونی و بیست و سه تا مارتیاس شخصیتی که جاقفاده، بر اساس رنجا و البته با انتخاب نادانی و ناخهی ما، دچار ناامنی برقرار می گزاید. جوانان در آن شرایط ما بر اساس همان ماهیتی می بردند. آن ماهیت را که نامشما کنید این یعنی بیروندی. یعنی آن شخصیت آنقدر بیرون بوده که هر چیزی می تواند روشنی را بر سر بگیرد. تعادل آن چیز جنین شرطی طبیعی است که مسأله بزرگی پیش می آید. از همین منظر هم هست که من به فرهنگ و هنر و موسیقی این ملک نظر می کنم. چهجایی که به دنیا می آید، باید اقبال را فهمید.

هنر در اینجا نقش زمان را ایفا می کند و چیزی از آن نمی بردد. البته ممکن است دوره‌ای بیاید که همه زبانها دنیا دنیا به یکسای از بین بروند و همه مردم دنیا هم همان زبان را بیاموزند و با آن سخن بگویند. بحث من این چیز دنیاست. از زبان تاریکی تا آن زبان است که باید تمام تلاش مان را بکنیم تا آن زبان کشور خود را از زیر پای بیرون بماند. جهان یعنی این نیستیم. می خواهیم تمام دنیا به یک زبان بیایند و زندگی ما به صورتی که اصل فرهنگمان را بماند نشود. و در اینجا بیایست که از واقعای در این باره زمانی بر لحظه نرسیم. این تجربه می کند تا در نهایت به حقیقت پیروی بسازد. وقتی می خواهی چیزی را آگفتنی کنی و پیوسته باید هزار بار خراب کرده باشی، همه اینها تجربه است. آنها کارهایی انجام می دهند و بعد هم انعکاس را می بینند. صحبت‌هایی که از نسوی اهل فن و حتی مردم مطرح می شود در نهایت به این جوانان می گوید تا چه حد مسیر را درست پیموهاند و در کجاها راه را به خطا نراند. گفتن کار که انجام می شود به درد جامعه نخورد، جواب نخواهد داد. جامعه از آن پس زیند، بنابراین، این فرد مجبور است شروع چیزی برود که جامعه از او می خواهد. نوگرایی و تفکیک که البته در همه جای دنیا هم در اندازند. موفق بودن یا نبودن این تجربه‌ها را هم می گمانند و کارهایی انجام دهند تا طرحی خود را در اندازند. موفق بودن یا نبودن این تجربه‌ها را هم از طرفی تفاوت خواهند کرد. البته من شما را با این تعصب، با این قضایه نگاه نمی کنم. من هم نمی گویم تصمیمات عمل کنیم.

بگذارند از سخن خود شما وام بگیریم که گفتید امروز هیچ چیز بر سر جای خود نبود، یعنی این هیچ چیز بر سر جای خود نبود، یعنی این از مستحکمهای شرایطی است که فوهم کو تمام جامعه ما در تحت تاثیر قرار می دهد؟

من هم جامعه ما را یک جامعه بیمار است. من هم از جوانان جامعه هستم که با نوبی تلاش می کنم. این نژاد حتی یک لحظه هم نمی گذارد بفهمیم کجا هستیم و داریم چه می کنیم. همواره در حال ارزش هستیم. در حوزه هر من این نژاد



گپی با «محمدجواد ضرابیان» آهنگساز

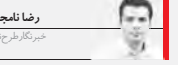
## جامعه مادر گیر قضایای روحی است

به عنوان مشخصه‌های هویتساز، باشعاری می کند. با این وجود در نظر این نوازنده سنتور، جامعه ایرانی در وضعی قرار گرفته که قدرت تشخیص گذشته خوش این سواد را مدنظر قرار دهد. در برخی از آلبومهایش به دنبال ارائه مفهویی معرفت‌شناسانه از موسیقی ایران باشد. خرابیان موسیقی مردمان یک سرزمین مردم و پارامترهایی که از همین رهگذار، جامعه ایرانی را تحت تاثیر قرار می دهد، اختصاص دارد.

نه تنها به پای خواست جامعه پیش می رود، بلکه در بسیاری از موارد انتخاب‌های ناگهانه تودرا هودا می کند. از همین رهگذار است که سعی کرده انتخاب‌های صورت گرفته در مورد موسیقی هابی که با اقبال مواجه می شوند، نشان دهد. سطح سلیقه مردمانی که از نوع از موسیقی بر می آید، هر جامعه را تا حدود زیادی مشخص می کند. موسیقی به عنوان یک هنر که در بسیاری از موارد به هنر کالا تبدیل شده در شرایط امروز ایران

وجود دارد. همین تزلزل از وضعی که جامعه در آن قرار دارد، نشان می دهد. جوانی که در فرهنگ پر از ناامنی، فریاد و درد است، نمی داند چه بکند. این هم یکی از عواملی است که ما را غرق ناامنی کرده است.

وقتی که جامعه بیمار باشد، احتمالا تفاوت‌ها و برداشت‌هایش هم قابل اتکا نیستند. چه شرایط نامطمئن اخفا شده است. اصلا چنین فشاری نیست. یعنی تو نوازند منتقلی کردی. به سلفی مترال است که اصل در این لحظه نمی داند. نمی تواند بفهمد منتقل چیست. بیستما این مسیر در نوع فکر افراد جامعه که هنرمند هم بخشی از آن



رضا منجو، هنرمند مطرح

فایل پذیرش نیست. اگر اصل در موسیقی وجود نداشته باشد، اصلا چیزی نیست. من نمی توانم آن را تصور کنم. اصلا جامعه من موسیقی را نمی پذیرد.

شما تا باید به منتقدی که لوسا یا پذیرش نمی کند. عقل و منطق به این قضیه نگاه کنی. جامعه مطابقت ندارد. اگر جامعه امروز چنین پذیرش را ندارد، مشکل متوجه جامعه است. شما باید در باره یک آدم بی‌سواد صحبت می کنید؟

شما با توجه به شرایط کنونی، از جامعه ایران چه توقعی دارید؟ وقتی با یک اتفاق کوچک میلیون‌ها نفر می آیند داخل خیابان چه توقعی می شود داشت؟

پس با توجه به این شرایط چه کاری می شود انجام داد؟

من هم گویم همه اینطور نیستند. نمی توانیم همه را به یک چشم ببینیم و آنها را یک نظر نگاه کنیم. فقط قرار دهیم، خیلی از آدمها هستند که هنوز در راهند.

شما تا باید به منتقدی که لوسا یا پذیرش نمی کند. عقل و منطق به این قضیه نگاه کنی. جامعه مطابقت ندارد. اگر جامعه امروز چنین پذیرش را ندارد، مشکل متوجه جامعه است. شما باید در باره یک آدم بی‌سواد صحبت می کنید؟

شما تا باید به منتقدی که لوسا یا پذیرش نمی کند. عقل و منطق به این قضیه نگاه کنی. جامعه مطابقت ندارد. اگر جامعه امروز چنین پذیرش را ندارد، مشکل متوجه جامعه است. شما باید در باره یک آدم بی‌سواد صحبت می کنید؟

شما با توجه به شرایط کنونی، از جامعه ایران چه توقعی دارید؟ وقتی با یک اتفاق کوچک میلیون‌ها نفر می آیند داخل خیابان چه توقعی می شود داشت؟

پس با توجه به این شرایط چه کاری می شود انجام داد؟

من هم گویم همه اینطور نیستند. نمی توانیم همه را به یک چشم ببینیم و آنها را یک نظر نگاه کنیم. فقط قرار دهیم، خیلی از آدمها هستند که هنوز در راهند.

شما تا باید به منتقدی که لوسا یا پذیرش نمی کند. عقل و منطق به این قضیه نگاه کنی. جامعه مطابقت ندارد. اگر جامعه امروز چنین پذیرش را ندارد، مشکل متوجه جامعه است. شما باید در باره یک آدم بی‌سواد صحبت می کنید؟

شما با توجه به شرایط کنونی، از جامعه ایران چه توقعی دارید؟ وقتی با یک اتفاق کوچک میلیون‌ها نفر می آیند داخل خیابان چه توقعی می شود داشت؟

شما تا باید به منتقدی که لوسا یا پذیرش نمی کند. عقل و منطق به این قضیه نگاه کنی. جامعه مطابقت ندارد. اگر جامعه امروز چنین پذیرش را ندارد، مشکل متوجه جامعه است. شما باید در باره یک آدم بی‌سواد صحبت می کنید؟

شما با توجه به شرایط کنونی، از جامعه ایران چه توقعی دارید؟ وقتی با یک اتفاق کوچک میلیون‌ها نفر می آیند داخل خیابان چه توقعی می شود داشت؟

پس با توجه به این شرایط چه کاری می شود انجام داد؟

من هم گویم همه اینطور نیستند. نمی توانیم همه را به یک چشم ببینیم و آنها را یک نظر نگاه کنیم. فقط قرار دهیم، خیلی از آدمها هستند که هنوز در راهند.

شما تا باید به منتقدی که لوسا یا پذیرش نمی کند. عقل و منطق به این قضیه نگاه کنی. جامعه مطابقت ندارد. اگر جامعه امروز چنین پذیرش را ندارد، مشکل متوجه جامعه است. شما باید در باره یک آدم بی‌سواد صحبت می کنید؟

شما با توجه به شرایط کنونی، از جامعه ایران چه توقعی دارید؟ وقتی با یک اتفاق کوچک میلیون‌ها نفر می آیند داخل خیابان چه توقعی می شود داشت؟



گول خورن جامعه منی قهر

گول خورن جامعه منی قهر نگارید به این موضوع بپردازیم که اصل قضیه نوگرایی چیست؟ خودروهایی که امروز وارد بازار می شود، هیچ شتابانی به خودروهای ۱۰سال پیش ندارد. اما مسأله این است که اساس خودرو از اولین روزی که اختراع شد تا به امروز ثابت مانده است. موتور دارد، سوخت دارد، فرمان می کشد و همه آنچه خودرو ۱۰سال پیش دارد، در همین جای جدید هم دارد. با این وجود هرگز خود را از آن پایه و اساس که در ملامت خود می بیند، جدا نمی کند. این اشاره در مورد وجود نداشته قضیه، شاید مگر

اصل قضیه به نظر من این است که دانشهای مردم یک سرزمین آنچه از زندگی مردم و ویژگی‌هایشان فقط خود باید آن نسلی که نسل دیگر رفتار پیدا کند. نسلی یعنی هر میزانی داشته را بیوروش دهد. اما ماهیت اصلی آن را هرگز نباید از بین ببرد.

از جمله جامعه ما تا جایی که به نظر می آید، هم جزو همه جامعه هستم که با نوبی تلاش می کنم. این نژاد حتی یک لحظه هم نمی گذارد بفهمیم کجا هستیم و داریم چه می کنیم. همواره در حال ارزش هستیم. در حوزه هر من این نژاد

اصل قضیه به نظر من این است که دانشهای مردم یک سرزمین آنچه از زندگی مردم و ویژگی‌هایشان فقط خود باید آن نسلی که نسل دیگر رفتار پیدا کند. نسلی یعنی هر میزانی داشته را بیوروش دهد. اما ماهیت اصلی آن را هرگز نباید از بین ببرد.

از جمله جامعه ما تا جایی که به نظر می آید، هم جزو همه جامعه هستم که با نوبی تلاش می کنم. این نژاد حتی یک لحظه هم نمی گذارد بفهمیم کجا هستیم و داریم چه می کنیم. همواره در حال ارزش هستیم. در حوزه هر من این نژاد

دهد، پس کار نمی کند چون معتقدم، اثر کار یک هنرمند انعکاس دهنی درون اوست.

همین اشکستگی نمی تواند برای شما به وجود آورنده نوعی انگیزه باشد. یعنی قدرت آن فاکتور خصوصی از قدر زیاد است که نه توانایی.

نه از دست این اشکستگی هم کاری برنماید. من در موقعیتی هستم که احساس کردم باید تا حدی عقبنشینی کنم و به مسائل دان اوضاع و احوال درونی خودم بپردازم. امروز تنها کاری که می کنم

ساده‌ای نیست تصویر از هنرمندی که امروز خواسته یا ناخواسته مهاجر است، ترسیم کنید.

تصویر زیبایی در کار نیست. برای من زمان کند پیش می رود. هر لحظه قدمی که خواست در مملکت خودم باشم، با این وجود هر لحظه قدمی که خواست در مملکت خودم بردم، در کار کنای که به من متعلق هستند و هم به آنها تعلق دارم. زندگی کنی، این وقت امروز من است. در اینجا هیچ لحظه‌ای با شنیدنی برای من نمی گذرد. هیچ لحظه‌ای نیست که احساس خوشبختی کنم. غیرت همین طورت است.

در مسأله فردی که مهاجرت می کند، نمی توانم گزاره و پذیرفته‌شده به عنوان شنونده در کشور مقصد را بپذیرم. آن کار درست مثل آن می ماند که کسیبما شما را از خاتلای جاهد و به شما صحبت کند. آیا همه این کارهای را باعث می شود خودتان از صاحب‌خانه بپایند؟ آدمی مثل من از این ریشه روانه و تمام زندگی و تفکراتش مال اجناس است. من نمی توانم اینجا بمانم که می خواستم به فرهنگ و جامعه‌ای که از آن آمده بوم قدم کنم. هم کار ساخت و ساختن و ساختن کرد اینجا اوج میبوی هستند. من می خواهم شما را به سمت دیگری ببرند. من مقایل این اوج استبداد، کار بیایم نیستما سخت و از ریشه‌های آن است. من می خواهم بگویم تجربه زندگی می کنم که کسی کار به کار کسی دیگر ندارد. اهمیت چندانی ندارد. مسأله به‌ویژه از این حرفه‌هاست. برای من همیشه در اینجا بجا نداشت تراحت کننده و نداشتید.

امروز در بسیاری از کشورها دارن کار جدی در موسیقی درمانی انجام می دهند. خلاصه اینکه امروز موسیقی بر زندگی مردم تا حدود زیادی مشخص شده است. اما من نظر می رسد که جامعه ایران موسیقی را به عنوان معنای زندگی مردم در حضور ندارد. حتی در معافل و روستاها هم به همین شکل است. من می خواهم بگویم تجربه زندگی می کنم که کسی کار به کار کسی دیگر ندارد. اهمیت چندانی ندارد. مسأله به‌ویژه از این حرفه‌هاست. برای من همیشه در اینجا بجا نداشت تراحت کننده و نداشتید.

امروز در بسیاری از کشورها دارن کار جدی در موسیقی درمانی انجام می دهند. خلاصه اینکه امروز موسیقی بر زندگی مردم تا حدود زیادی مشخص شده است. اما من نظر می رسد که جامعه ایران موسیقی را به عنوان معنای زندگی مردم در حضور ندارد. حتی در معافل و روستاها هم به همین شکل است. من می خواهم بگویم تجربه زندگی می کنم که کسی کار به کار کسی دیگر ندارد. اهمیت چندانی ندارد. مسأله به‌ویژه از این حرفه‌هاست. برای من همیشه در اینجا بجا نداشت تراحت کننده و نداشتید.

امروز در بسیاری از کشورها دارن کار جدی در موسیقی درمانی انجام می دهند. خلاصه اینکه امروز موسیقی بر زندگی مردم تا حدود زیادی مشخص شده است. اما من نظر می رسد که جامعه ایران موسیقی را به عنوان معنای زندگی مردم در حضور ندارد. حتی در معافل و روستاها هم به همین شکل است. من می خواهم بگویم تجربه زندگی می کنم که کسی کار به کار کسی دیگر ندارد. اهمیت چندانی ندارد. مسأله به‌ویژه از این حرفه‌هاست. برای من همیشه در اینجا بجا نداشت تراحت کننده و نداشتید.

امروز در بسیاری از کشورها دارن کار جدی در موسیقی درمانی انجام می دهند. خلاصه اینکه امروز موسیقی بر زندگی مردم تا حدود زیادی مشخص شده است. اما من نظر می رسد که جامعه ایران موسیقی را به عنوان معنای زندگی مردم در حضور ندارد. حتی در معافل و روستاها هم به همین شکل است. من می خواهم بگویم تجربه زندگی می کنم که کسی کار به کار کسی دیگر ندارد. اهمیت چندانی ندارد. مسأله به‌ویژه از این حرفه‌هاست. برای من همیشه در اینجا بجا نداشت تراحت کننده و نداشتید.

امروز در بسیاری از کشورها دارن کار جدی در موسیقی درمانی انجام می دهند. خلاصه اینکه امروز موسیقی بر زندگی مردم تا حدود زیادی مشخص شده است. اما من نظر می رسد که جامعه ایران موسیقی را به عنوان معنای زندگی مردم در حضور ندارد. حتی در معافل و روستاها هم به همین شکل است. من می خواهم بگویم تجربه زندگی می کنم که کسی کار به کار کسی دیگر ندارد. اهمیت چندانی ندارد. مسأله به‌ویژه از این حرفه‌هاست. برای من همیشه در اینجا بجا نداشت تراحت کننده و نداشتید.